

رابطه تحریم انتخابات
و مشروعیت نظام



حسن ارکی

یک سخن:

تاریخ انتخابات مجلس هفتم اول اسفند سال ۸۲ تعیین شده است. رفتار بسیاری از جریانات سیاسی - اجتماعی در این رابطه در پرده ابهامی سنگین قرار دارد. عده‌ای این انتخابات را تحریم کرده‌اند و عده‌ای دیگر حتی از میان نیروهای اپوزیسیون برای شرکت فعال در آن اعلام آمادگی کرده‌اند. جناح انحصار طلب و تمامیت خواه حاکمیت صلاحیت نزدیک به نیمی از نامزدها را کوده است. تحصیل نمایندگان مجلس شرایط کشور را بسیار پیچیده و بفرنج کشیده است و به نجات جمی توان گفت: کم‌مقول‌های انتخابات نقطه عطفی در ذکر آن ایران است. این نوشته در سچه کشاف شاری فضای انتخابات در کشور نوشته شد و خودشی داشم در بسیاری موارد بسیار نارسائی و ناقص است. انتظار دارم تاستان و غریزان و فعالین حرکت ملی آذربایجان انتقادات و نظرات خود در این مورد را از اینجانب دریغ ندارند.

لازم به ذکر است این نوشته نه به معنای تصمیم ضد درصد اینجانب جهت شرکت در انتخابات مجلس هفتم است و نه برای حمایت از کاندیدائی خاص نوشته شده است. شرایط به شدت سیاسی و در حال تغییر است به هیچ عنوان نمی‌توان تصمیمی قاطع و زوینه گرفت اباید گایم به گاهی و متناسب با تحولات جلو رفت.

تحريم انتخابات و عدم مشروعيت نظام

یکی از دلایل تحريم انتخابات مجلس هفتم از سوی برخی از روشنفکران طرح قضیه تناهیت ضریب رای دهنده‌گان با ضریب مشروعيت نظام حاکم در ایران است. بدین معنی که هرچه سقف آمار شرکت کنندگان در انتخابات بالاتر رود، مشروعيت نظام جمهوری اسلامی نیز بالاتر می‌رود. لابد برعکس آن نیز صادق است: یعنی هرچه تراصع شرکت کنندگان و رای دهنده‌گان کمتر باشد مشروعيت نظام نیز کمتر خواهد شد.

با این قضیه، استدلال این عده از تحلیل‌گران و فعالین سیاسی بدین گونه است: که هرچه مشروعيت نظام پائین بیاید، اولاً در حوزه داخلی ضعیف‌تر خواهد شد. دوماً فشاریات بین الملل و خارجی بر آن افزایش خواهد یافت و راه برای تعویض و یا تعديل آن هموارتر خواهد گردید. از این راهکار جنبش دمکراتی به پیشرفت‌های زیادی نائل خواهد آمد. (این استدلال را در چهار خود بحث خواهیم کرد.)

تحريم انتخابات مجلس هفتم استنتاجی است که از استدلال فوق به دست می‌آید آیا واقعاً رابطه ای بین ضریب رای دهنده‌گان با ضریب مشروعيت نظام حاکم در ایران وجود دارد؟

این قضیه از کدام واقعیات سیاسی - اجتماعی - ریشه نموده است؟
ادبیاتی که از جانب محافظه کاران در رابطه با انتخابات به کار گرفته شده می‌باشد این دهد که آنان شرکت گسترده و وسیع مردم در انتخابات را به معنای مشروعيت نظام در افق‌آرای عمومی مردم ایران تعبیر می‌کنند. و این در صورتی است که آنان پس از اتمام تک به تک انتخاباتی که در طول حکومت جمهوری اسلامی ایران انجام گرفته، (بی‌اعتنای به این که ۱۰٪ شرکت نکنند و یا ۹۰٪) طبق راجع‌الایمیه‌هایی با طول و تفضیل از حضور گسترده و میلیونی مردم در پای صندوقهای رای تشکر و قدردانی کرده‌اند، رادیو و تلویزیون تحت سلطه آنان نیز صفحه‌ای طولانی مردم مشتاق را که برای انداختن برگه‌های رای یشان به صندوقهای رای، لحظه شماری می‌کنند، به تصویر کشیده و در این رابطه تبلیغات پر طمترانی را نیز راه انداخته‌اند.

رفتار مسئولین، در طول عمر یک ربع قرنی جمهوری اسلامی ایران این واقعیت را به اثبات رسانده است که آنان به طور رسمی، نسبت به نارضایتی‌های مردم بی‌اعتنای و بی‌توجه نشان

می‌دهند و اصلاً حاضر نیستند کوچکترین رویگردانی مردم از خواسته‌های مسئولین جمهوری اسلامی را مطرح کنند و بروی خود بیاورند. بر مبنای همین «استراتژی رفتار»، مسلم است که جمهوری اسلامی باید حضور گسترده و وسیع مردم در انتخابات را ماتریال تبلیغات و توجیه‌های تئوریک خود قرار دهند.

ولی به خوبی می‌توان دریافت که این ایجاد رابطه بین ضریب شرکت رای دهنده‌گان با ضریب مشروعيت نظام که از طرف محافظه کاران جمهوری اسلامی صورت می‌گیرد با «استراتژی رفتاری» آنها، اگر هم همخوانی داشته باشند، ماهیتاً متفاوت و ناهمجنس است. این نحوه رفتار فقط از نظر فرمولهای جنگ روانی قابل توجیه و تفسیر است.

از این نظر محافظه کاران در این رابطه سیاست کاملاً درست و حساب گرانه را در پیش گرفته‌اند و آن گونه که شاخص‌ها نشان میدهد آنان از جنگ روانی که در این مورد به راه انداخته‌اند دستاوردهای بزرگی را نیز حاصل آورده‌اند.

یکی از نتایج بزرگ این جنگ روانی عمومیت یافتن این فرضیه، در سطح مردم و روشنفکران و فعالین سیاسی کشور است.

چرا چنین شد؟

شرکت گسترده مردم در انتخابات دوم خرداد سال ۷۶ علاوه بر این که مسئولین و تئورسین‌های داخل حکومت را شوکه کرد، بسیاری از روشنفکران و نیروهای اپوزیسیون را نیز دچار بهت و حیرت کرد.

حضور گسترده مردم در انتخابات دوم خرداد برای هیچ تحلیل گری قابل پیش‌بینی و قابل تحلیل نبود. این حضور گسترده و انفجاری مبانی تمام تحلیل‌های سیاسی اجتماعی را برهمن زد. فضای سیاسی کشور به سرعت دچار خلاء تحلیل تئوریک شد؛ به دنبال آن آنارشی نظریه پردازی و تئوری سازی در سطح روشنفکران و فعالین سیاسی یکه تاز میدان شد.

اپوزیسیون و دوم خرداد

کلیت نیروهای اپوزیسیون را از یک منظر در یک جمع‌بندی ساده می‌توان به دو گروه تشکیلاتی و غیرتشکیلاتی تقسیم کرد.

اپوزیسیون سیاسی-تشکیلاتی آنها بی‌هستند که وابسته به یک سازمان و حزب خاص سیاسی بوده و از نظر چارچوبهای فکری با آنها پیوستگی دارند. این قسمت از اپوزیسیون علاوه

بر شخصیت فردی و حقیقی شخصیت حقوقی و تشکیلاتی نیز برای خود قائل است. از آنجایی که در رژیم جمهوری اسلامی ایران هیچگونه تشکیلاتی و سازمانی خارج از چارچوبهای ایدئولوژیک حکومتی تحمل نمی شود سران این قسمت از اپوزیسیون در خارج از کشور به سر می بندند و بدنه داخلی آنها نیز تحت فشار بی امان حکومتی، غیراکتیو و منزوی است.

فارغ از عقاید ایدئولوژیک و وابستگی های فکری چپ و راستی اکثریت قریب به اتفاق این اپوزیسیون انتخابات دوم خرداد سال ۷۶ را تحریم کرده بود و شرکت در آن را اگر خیانت بزرگی به حساب نمی آورد اشتباه بزرگی می دانست.

اپوزیسیون غیر تشکیلاتی

شرایط سرکوب و اعدامهای گسترده سیاسی که در دو سه سال اول انقلاب سال ۵۷ در کشور جا کم شد فعالیت هرگونه حزب و تشکل سیاسی دگراندیش را در جامعه ایران با خطرات جانی و سیاسی بسیاری مواجه می کرد. عملاً فعالیت علنی و غیر علنی احزاب و گروههای سیاسی در کشور تعطیل و امکان ناپذیر گردید.

ولی از آنجائی که جامعه ما جامعه ای سیاسی و دادر پرور است. در طول این مدت فعالین سیاسی زیادی بصورت منفرد و مستقل پرورش یافته و به عرصه عمل رسیده اند. این سیاسیون و فعالین اجتماعی گرچه از نظر تشکیلاتی هیچگونه وابستگی و رابطه ای با هم نداشتند ولی از نظر فکری و ذهنی در مسائل گلان کشوری توان همپوشانی همدمیگر را بدست آورده بودند.

این قسمت از اپوزیسیون اگرچه رسمتاً دارای گروه یا حزب سیاسی مشخصی نیست و شخصیت حقوقی رسمی و قابل تعریفی را ندارد، ولی شخصیت های حقیقی و سیاسی و فعال و تأثیر گذاری داشت. فارغ از تبار شناسی ذهنی و فکری این قسمت از اپوزیسیون و بی اعتماده گروه بندهای ایدئو لوژیک آنها براحتی می توان گفت که آنان یکی از موتورهای حرکت واقعه دوم خرداد بودند.

در شکل گیری واقعه دوم خرداد اگر فعالیت این قسمت از اپوزیسیون وجود نمی داشت حضور مردم بصورتی که روی داد مطمئناً انجام نمی گرفت.

این قسمت از اپوزیسیون با اینکه هم اکنون دچار آثارشیشم تحلیلی و تئوریکی است ولی چون از نزدیک و عملاً با شرایط داخلی کشور در میتو است و در ذرuron آن فعالیت عملی دارد و

مشکلات و نقاط گير جنبش دمکراسی در کشور را به عينیت شاهد است در تصمیم گیری های پر اتیکی خود معقولاً ب موقع و صحیح عمل می کند.

اپوزیسیون مذکور در جریان دوم خرداد فعالانه و بی ادعا و بی نام و بی نشان شرکت فراگیر داشت: هر دم را به صحنه کشید و آنان را در راستای جنبشی دمکراسی ایران سامان داد. این اپوزیسیون از آنجانی که هنچگونه تربیونی در اختیار نداشت نتوانست انبوه زحمات و فعالیت خود را جمع بندی و کلاسه نماید. و از راه رسیدگان سیاسی هر کدام زحمات و فعالیت آنها را به نام خود نوشت و در حوزه تئوریک خود جمع بندی و مصادره کرد.

باید یادآور شد که در تحلیل های مریوط به واقعه دوم خرداد بزرگ ترین بی حرمتی و حق کشی در رابطه با این قسمت از اپوزیسیون انجام گرفته است.

انتخابات دوم خرداد و برخورد اپوزیسیون

در برخورد با واقعه دوم خرداد، اپوزیسیون تشکیلاتی، که خیلی هم پر مدعای صاحب فکر جلوه می نمود، تقریباً بدوان طیف تقسیم شد. ظیفی از آن همچنان برخورد مردم با انتخابات دوم خرداد ۷۶ را اشتباه بزرگ بحساب آوردند و عاملان و فعالین این روند را خائنان بزرگ معرفی کردند. طیفی دیگر با رفتار مردم کنار آمدند. و ضمن تأثید شرکت مردم در انتخابات تفسیرهای مناسب با تئوریهای بنیانی خودشان دارند. از طرف این عده از نیروهای اپوزیسیون بود که تئوری معروف نه بزرگ مطرح گردید. آنان شرکت گسترده مردم در انتخابات دوم خرداد را یک نه بزرگ به حاکمیت معنا کردند.

دز میان بہت و حیرتی که در اثر واقعه دوم خرداد در فضای سیاسی کشور ایجاد شده بود و خلا تحلیلی غیر قابل انکار و فلجه کننده ای که حاکم شده بود این تفسیر پسرعت فراگیر شد. عده زیادی از فعالین و روشنفکران، از طیف دوم خرداد و غیر تشکیلاتی اپوزیسیون نیز پسرعت به این تفسیر پیوستند. و عملاً تبدیل به تفسیر غالب و سرت و قابل پذیرش در میان نیروهای بیرون حاکمیت شد.

نه بزرگ و محافظه کاران

محافظه کاران بر طبق استراتژی رفتاری خود که در طول ۲۵ سال حکومت جمهوری اسلامی از خودنشان داده اند با انتخابات دوم خرداد سال ۱۳۷۶ نیز چنین رفتار گردند. آنها طبق معمول

حضور مردم را نشانه مقبولیت نظام معروفی کردند. دیالکتیک این رفتار از جانب محافظه کاران، با نه بزرگ نیروهای اپوزیسیون، سنتز نوینی را ارائه داد و مسئله تبدیل به جنگ روانی خطرناکی شد که محافظه کاران انحصار طلب پی گیر آن بودند، آنان این حضور را با شیطنت ویژه ای که خاص خودشان است، نشانه مشروعیت بالای نظام جمهوری اسلامی معرفی کردند و محوریت تبلیغات و رفتار سیاسی خود با مقوله دوم خرداد را بر همین مسئله متمرکز کردند.

اصلاح طلبان و نه بزرگ

اپوزیسیون وقتی حضور گسترده مردم را نشانه یک نه بزرگ معنا کرد در واقع هم اصلاح طلبان و هم محافظه کاران را بایک چوب راند و آنها را عملادریک صف قرار داد. اصلاح طلبان نیز در هراس از عواقب خطرناک چنین تحلیلی هرگز و هرگز به نیروهای اپوزیسیون اعتماد نکردند. در نتیجه اصلاح طلبان نیز با اینکه معمولاً در این رابطه سکوت می کردند ولی در موقع ضروری و تعیین کننده، این حضور وسیع را نشانه مقبولیت نظام در افکار عمومی جامعه معنا کردند. به این ترتیب رابطه مشروعیت نظام با ضریب شرکت کنندگان در سطح جامعه عمومیت یافت و همگانی شد.

رابطه واقعی و طبیعی بین این دو چگونه است؟

واقعیت این است که شرکت گسترده و انفجاری مردم در انتخابات دوم خرداد سال ۷۶ به هیچ عنوان با رفتارشناسی مبارزات پارلمانی همخوانی ندارد. بلکه از نظر رفتارشناسی رگه های از رفتار انقلابی را داراست از نظر تفسیری رأی های ناشی از این رفتار را نمی توان به عنوان نه بزرگ معنا کرد و نمی توان نشانه مقبولیت و مشروعیت گسترده نظام دانست.

نمی توان به عنوان نه بزرگ معنا کرد چون اگر نه بزرگ بود باید این نه در عرصه های دیگرسیاسی - اجتماعی نیز ادامه و تباور می داشت و ضمن مقاومت و پایداری، تبلور گاههای مخصوص خود را بوجود می آورد. اگر نه بزرگ بود باید سرکوبگران گروه فشار نیز از طرف همین گویندگان نه بزرگ از صحنه عمل اجتماعی حذف می شد. نمی توان آن را به عنوان مشروعیت و مقبولیت نظام معرفی کرد. چون اگر چنین بود اولاً انتخابات مجلس خبرگان که مخصوص جناح راست و محافظه کاران است، نیز باید چنان مشروعیتی را نیز بدست می آورده که چنین نشد. دوماً مردم موقعی بصورت وسیع و انفجاری برای نشان دادن مقبولیت نظام به

میدان می آيند که حادثه فوق العاده ای رخ داده باشد . تا قبل از دوم خرداد سال ۷۶ چنین حادثه ای رخ نداده بود و حضور مردم در پای صندوقهای رأی برای نشان دادن مشروعيت نظام هیچ موضوعیتی نداشت.

جنگ روانی و مشروعيت نظام

به اين دلail است که اينجانب تناسب بندی بين مشروعيت نظام و درصد بالاي رأی دهنده‌گان را صرفاً يك جنگ روانی با غرض سیاسی می دانم . در اين رابطه باید آنرا باقیت غیر قابل انکار را در نظر گرفت.

اول يکی از دست آوردهای مهم انقلاب سال ۵۷ مقوله انتخابات و رأی دهی و رأی گیری است که در جامعه ايران جا افتاده است . قانون اساسی سال ۵۷ با تمام نارسائی های خود يك امتياز ويژه دارد و آن ارزشی و اهمیتی است که به انتخابات و رأی گیری داده است . شاید گفتن اين سخن برای بسیاری از فعالین سیاسی اپوزیسیون خوش آيند نباشد ولی اگر اوضاع ۵۰ ساله حکومت پهلویها را در نظر آوريهم نگارنده حق خواهد داشت که قدر مقوله انتخابات در اوضاع کنونی ايران را بیشتر و بیشتر بداند . حذف موضوع و مقوله انتخابات از عرصه سیاسی ايران در شرایط فعلی امكان پذیر نیست.

دوم - محافظه کاران بخوبی می دانند که مردم با سیاستهای آنان مخالف هستند و این مخالفت در بعضی مواقع تا حد تنفر و دشمنی نیز ارتقاء یافته است . مردمی که با این انگیزه و روحیه در صف صندوقهای رأی قرار می گیرند مسلماً بر ضد آنها رأی می دهند . اکثر محافظه کاران در ايران سیاستهای کاملاً ضد مردمی و تمامیت خواهانه و سرکوبگرانه دارند . آنها برای جذب و جلب موافقت مردم جز عوام فریبی و دروغ بافی هیچ سیاست عملی دیگری ندارند .

سوم - محافظه کاران به هیچ عنوان حاضر نیستند تسلیم نتیجه آرای مردم شوند و صحنه قدرت را بنفع نیروهای مردمی و اصلاح طلبان ترک کنند .

از تلفیق سه واقعیت فوق تنها چاره محافظه کاران برای باقی ماندن در حوزه قدرت تهی کردن مقوله انتخابات از معنای واقعی و دمکراسی آن است .

آنان از سوئی با عمدہ و خشن کردن نظارت استصوابی فتیلهای سفت و سخت و عبور نا پذیری را در مسیر رأی گیرندگان و کاندیداهای نمایندگی ایجاد می کنند . و از سوی دیگر با

انواع تبلیغات و فضاسازی های حق و ناحق و زشت و چرکین ، مانع حضور رأی دهنگان در پای صندوقهای رأی می شوند .

جنگ روانی که آنان در اثبات وجود رابطه بین مشروعيت نظام و در صد بالای رأی دهنگان به راه انداخته اند دقیقاً در پروسه اجرائی قسمت دوم طرح مذکور است .

دست آوردهای جنگ روانی برای محافظه کاران

محافظه کاران با اعلام اینکه شرکت گسترده مردم در انتخابات (صرف رأی دادن آنها چه به اصلاح طلبان و چه به محافظه کاران) نشانگر مشروعيت نظام (یعنی محافظه کاران) هست، در روان مردم، مخالفت آنان با محافظه کاران را بی اثر و بی ثمر جلوه می دهد . بدین طریق مردمی که با نیت رد محافظه کاران به عرصه انتخابات آمده اند نسبت به تأثیر گذاری و درستی عمل خود دچار شک و تردید شده و از رأی دهی خود پشیمان می شوند. در نتیجه در انتخابات شرکت نمی کنند و مستقیماً رأی مخالفان محافظه کاران کم و ناجیز می شود، در چنین صورتی محافظه کاران با استفاده از رأی تشکیلاتی و رسمی خود برنده (هر چند بسی آبروی) عرصه انتخابات می شوند.

از این گذشته محافظه کاران با تعبیر رأی مردم به سود و تائید مشروعيت نظام از گستاخی و ریزش نیروهای تشکیلاتی خود نیز استفاده می کنند. آنان بدین وسیله نیروهای وفادار خود را از نظر فکری و ذهنی دچار کمای روانی می کنند . با تکیه بر انجماد و ایست فکری ناشی از کمای روانی ، آنان را برای پذیرش دستورها و سفارشات مورد نظرشان آماده و مستعد نگاه می دارند .

محافظه کاران با این توجیه که رأی مردم در واقع رأی به مشروعيت آنان است و اصلاح طلبان نفوذیهای هستند که با سوء استفاده از خوش رفتاریهای محافظه کاران و به کمک آمریکاییها ، ولرد حکومت شده اند و حضور آنها موقتی و زودگذر هست ، نیروهای وفادار خود را امیدوار کرده اند که شر اصلاح طلبان را حداکثر تا انتخابات مجلس هفتم از قوه مقننه و تا انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۴ از قوه مجریه کم خواهند کرد . و آنان را از پست های که اکنون بدست آورده اند حذف خواهند کرد .

محافظه کاران در واقع از جنگ روانی که در این رابطه برآه انداخته اند استفاده های کلانی برده اند. و در عرصه سیاست کشور دست آوردهای بزرگی را بدست آورده اند .

مشروعيت نظام و انتخابات مجلس

آیا می‌توان شرکت گسترده و حضور بی‌سابقه مردم در پای صندوقهای رأی ریاست جمهوری و یا پارلمانی و یا شوراهای را نشانه مشروعيت یک نظام حکومتی دانست؟

در عرف و ادبیات سیاسی البته که چنین چیزی هیچگونه موضوعیت حقوقی ندارد. از دیدگاه حقوقی انتخابات موقعی می‌تواند مشروعيت یک نظام را تأیید یا نفی کند که موجودیت و موضوعیت خود نظام موضوع انتخابات باشد، در مورد بود و نبود کلی نظام و حکومت رفراندم صورت بگیرد. مردم رأی به ماهیت نظام و حکومت بدھند. در ایران این مسئله فقط در انتخابات فروردین سال ۱۳۵۸ روی داده است. بقیه انتخابات که در ایران جمهوری اسلامی صورت گرفته است (نتایج آن هر چه که باشد) به معنای مشروعيت نظام نیست. چطور که انتخابات دوم خرداد سال ۷۶ نیز چنین معنای را نداشت. شرکت گسترده مردم در آن سال هرگز به معنای این نبود و نیست که مردم هیچ انتقاد و نارضایتی فعال و عمدۀ ای با رژیم فعلی در ایران ندارند و تمام و کمال آن را قبول دارند. امروز و همچنین در آن روز (دوم خرداد سال ۷۶) همه می‌دانند و می‌دانستند که مردم فقط به این امید در انتخابات با آن گستردنی شرکت کرده اند که شاهد نه پایانی و ماندگاری حکومت محافظه کاران انحصار طلب و مستبد، بلکه شاهد تغییر و اصلاح آن باشند. وقتی مردم با چنین نیتی در انتخابات شرکت کرده اند چگونه می‌توان آنرا نشانه مشروعيت و مقبولیت نظام معنا کرد. فقط در صورتی می‌توان در مورد انتخابات دوم خرداد سال ۷۶ چنین ادعائی را داشت که دست به یک شعبدۀ بازی سیاسی زده باشیم.

مشروعيت از نظر حقوقی

از نظر حقوقی هیچ ارگان و هیچ سازمان و نهادی چه داخلی و چه بین‌المللی حق آن را ندارد که بدون انجام رفراندم صرفاً بدلیل پائین بودن سقف آمار شرکت کنندگان در یک یا چند مورد انتخاباتی حکومتی را نا مشروع معروفی کند. و بالاتر از آن نسبت به نامشروع بودن آن وارد عمل شود.

شاید پائین بودن تعداد آمار شرکت کنندگان در یک انتخابات چربی ترین سوژه بری تبلیغات سیاسی به نفع و یا ضرر جریان و حزب خاصی باشد. ولی از نظر حقوق سیاسی هیچ کارائی و کاربردی نمی‌تواند داشته باشد. آنچه که در حوزه حقوق سیاسی چه در روابط بین‌الملل و چه

در حوزه داخلی در موضوع انتخابات بصورت کاربردی و فعلیتی می تواند بصورت ماتریالهای قابل اتكا به کار آید، نحوه عمل و شیوه بر خورد حکومت گران در رابطه با اجرائیات و مدیریت فرآیند انتخابات است اگر حکومتگران بتوانند در چارچوب تعریف های حقوق و قوانین بین المللی انتخابات را دور بزنند تحریم یا عدم تحریم مردم ، شرکت یا عدم آنان در انتخابات نمی تواند بعنوان سندی قابل اتكا در حوزه حقوق و روابط بین الملل به کار آید . آنچه در این مورد بکار می آید تنها در حوزه تبلیغات سیاسی است و بس .

عدم مشروعيت نظام و بين الملل

برخی از تحریم گران در توجیه تحریم خود مدعی هستند که اگر انتخابات بصورت فراگیر تحریم شود و مردم در انتخابات شرکت نکنند، در نتیجه جامعه جهانی خواهد دانست که رژیم حاکم در ایران مشروعيت ندارد، این آگاهی از عدم مشروعيت، رژیم ایران را تحت فشار بین الملل قرار خواهد داد.

این دوستان فراموش می کنند که اعضای مطرح و قابل اعتماد همین جامعه جهانی اکثراً در پایتخت ایران سفارتخانه و دفتر دارند، واحد تحقیقات این سفارتخانه ها عدم مشروعيت فوق الذکر را شاید بسیار زودتر از دوستان تحریم گر ما کشف کرده باشند.

جامعه جهانی قوانین خاص خود را دارد و طبق همین قوانین تنها در مواردی می تواند وارد عمل شود که مورد و سوژه ای قابل اتكا از نظر حقوقی (نه تحلیلی) در دست داشته باشد. عدم شرکت مردم فقط از نظر تحلیلی کارآئی دارد و در شکل حقوقی هیچ گونه کارآئی ندارد. آنچه که در حوزه روابط بین الملل کارآئی دارد، رد صلاحیت هائی است که مورد به مورد انجام می گیرد و هر کدام از رد صلاحیت شده ها در صورت شکایت به نهادهای حقوق بشری بین الملل می تواند تبدیل به سوژه ای برای اعمال فشار بین المللی شوند. اگر کسی تحریم کند و کاندیدا نشود و رد صلاحیت نگردد، هیچ مورد و بهانه ای جهت مراجعه به نهادهای بین المللی در دست نخواهد داشت.

نمایندگان اصلاح طلبی که امروزه در مجلس دست به تحصین زده اند فقط در صورتی می توانستند چنین کنند که اقدام به ثبت نام می کردند (که کردند) و رد صلاحیت می شدند (که شدند). اگر ثبت نام نمی کردند و از اول از موضع تحریم عمل می کردند، رد صلاحیتی در کار نبود و اگر رد صلاحیتی نبود موردی برای تحصین وجود نداشت. همین مسئله تحصین دسته جمعی است که افکار و نهادهای بین المللی را متوجه مقوله انتخابات در داخل ایران کرده است. همین رد صلاحیتهای غیر قانونی است که تبدیل به سوژه و ماتریالی حقوقی در دست نهادهای مختلف در روابط بین الملل شده است.

تعجیل در تحریم ناپخته

دوستانی که از ابتدا تصمیم قاطع بر تحریم انتخابات مجلس هفتم گرفته اند و حتی از ثبت نام فعالین حرکت ملی آذربایجان و سایر نیروهای سیاسی جلوگیری کرده اند آیا فکر نمی کنند

که اگر ثبت نام می کردند و رد صلاحیت می شدند می توانستند ماتریال و دست آویزی عملی و کاربردی در اختیار داشته باشند. تا با مراجعه به نهادهای بین المللی دعوائی حقوقی بر علیه محافظه کاران باز کنند. آیا نهادهای بین المللی از نظر حقوق بین الملل و حتی حقوق بشر، می توانند به رژیم جمهوری اسلامی مراجعه کنند و مدعی بشوند که چون در ایران شرایط اختناق آمیز حاکم کرده اید. آقایان و خانمها ای تحریم گر قهر کرده و ثبت نام ننموده اند، در نتیجه ما شما را به فلان جریمه و یا هزینه محکوم می کنیم؟ آیا در روابط و عرف بین الملل چنین قانونی وجود دارد؟ ولی اگر از ابتدا تحریم کور کورانه انجام نمی یافت امروز انبوهی از سند و مدرک رد صلاحیت در اختیار داشتند و می توانستند حداقل قدم گذاشتن در راهی را که مدعی فعالیت بخشیدن به آن هستند، آغاز کنند.

عدم مشروعیت و قدرتهای جهانی

علاوه بر موارد فوق از بعد و زاویه ای دیگر نیز مقوله مشروعیت و فشار بین المللی را می توان بررسی کرد.

این تعبیر درست است که اگر عدم مشروعیت یک رژیم از طرف نهادهای بین المللی ثابت شود می تواند تحت فشار بین المللی قرار گیرد. ولی این تحت فشار قرار گرفتن به هزار و یک مؤلفه دیگر بین المللی نیز مربوط و وصل است.

اولاً در نهادهای بین المللی آنان که توان جهت دهی به تصمیمات نهادها را دارند، زورمندان و قدرتمندان بین المللی هستند. مثلاً در این نهادها دخالتی که حکومت امریکا به تنها در تصمیم گیری می تواند داشته باشد بسیار بسیار بیشتر از دخالتی است که دهها کشور افریقائی و آسیانی دارند.

شورای امنیت ملل سازمان ملل متحد زیر سیطره حق و توی ۵ قدرت بزرگ جهانی قرار دارد. مهمترین تصمیمات این شورا می تواند با وتوی یکی از این قدرتهای تبدیل به کاغذ پاره ای بی تأثیر و ناکار آمد شود.

قدرتها بین المللی از نظر مالی نهادهای بین الملل را در وابستگی مستقیم خود قرار داده اند. با کمترین فشار مالی می توانند آنها را فلچ و زمین گیر کنند.

در ثانی بافت سیاسی در جهان به گونه ای است که اکثریت کشورهای ضعیف و کوچک جزو اقمار کوچک و بزرگ کشورهای قدرتمند و قوی هستند. قبل از بسیاری از تصمیمات بین المللی

نیز آرای آنان از قبل، تحت فشار عوامل و مولفه های زیادی، در راستای منافع قدرتمندان مطرح جهانی جهت می یابد.

این درست است که همین قدرتها بین المللی و جهانی با همدیگر در حال رقابت هستند و هر کدام از آنها از ترس دیگری جرات دخالت در امور دیگران را ندارند ولی در بسیاری موارد نیز همین قدرتها با همدیگر از در معامله برآمده و دخالت در امور سایرین را ما بین خود تقسیم می کنند. در پشت پرده یکی حق می یابد که مثلا در امورات داخلی اتیوپی دخالت کند و دیگران چشم خود را بر آن بینند و دیگری حق می یابد که مثلا در امور تایلند دخالت کند و آن دیگری ها نادیده بگیرند.

بعضا نیز منافع همین قدرتها در مواردی خاص چنان بر روی هم چفت می شود که همگی با تصمیمی قاطع و محکم از پدیده ای حمایت و یا پدیده ای را رد میکنند.

شاید مورد رژیم حاکم در اسرائیل یکی از این مثالها باشد. امروز از نظر عرف بین الملل تحت فشار شرایط خاص اعراب و اسرائیل، دهها مورد بر علیه اسرائیل بیانیه و سند صادر کرده اند. ولی هیچ کدام از آنها در صحنه عرصه عمل به کار نیامده اند. ولی شاید فقط یک بیانیه بر ضد کره شمالی و یا کوبا به برهانه ای برای دخالت گسترده تبدیل شود.

اغراض قدرت های جهانی و عدم مشروعیت

غرض از ذکر این همه موارد استدلال این نتیجه است که تصمیمات نهادهای بین المللی مخصوصا در عرصه های کاربردی و اجرائی اکثرا نه بر مبنای اصول و قواعد حق و عدالت و انسانیت، بلکه بر مبنای منافع و امیال قدرتها بزرگ جهانی گرفته می شود و اجرا می گردد. حقیقتی که حتی دبیر کل سازمان ملل متعدد نیز بارها و بارها به آن اذعان کرده است و نیاز به بحث های عریض و طویل استدلالی ندارد.

در چنین شرایطی مشروعیت و یا عدم مشروعیت یک رژیم و حکومت نیز از نگاه قدرتها جهانی فقط از زاویه و فیلتر منافع و امیال خصوصیشان سنجیده و تائید و یا رد می شود.

اگر منافع قدرتها جهانی ایجاد کند آنان می توانند با استفاده از جاسوسان خود ماتریالهای لازم را برای اثبات عدم مشروعیت یک رژیم، از گوشه و کنار جمع آوری و یکدست کنند. با در خدمت گرفتن زبده ترین حقوقدانهای بین المللی برای محکوم کردن آن ماده تبصره های موردنیاز را از انبوه قوانین پیچیده بین المللی بیرون بکشند. طرفداران و اقمار خود را برای

تصویب لوایح و بیانیه هایی جهت اعمال فشار بسیج کنند و در موقع دلخواه حتی در فاز نظامی هم سریعاً وارد عمل شوند.

با این که قدرتهای جهانی در تبلیغات و جوسازی هایی که در سطح افکار عمومی جهانیان پیش می برند هرگز و هرگز این واقعیات را قبول نمی کنند و پرده ای ضخیم و تاریک بر روی واقعیات زشت فضای معامله گرانه روابط بین الملل می کشند. با این که آنان سعی دارند خود و عملکردهایشان را فرشته نجات ملتهای جهان معرفی کنند ولی باید سموم کشنه این تبلیغات را از اذهان خود بیرون ببریم و درباره حقایق سیاستهای بین المللی واقعی تر و منطقی تر بیندیشیم.

جنبش مدنی و روابط بین المللی

البته و صد البته تذکر و بیان این واقعیات به معنای آن نیست که نیروهای سیاسی داخل حق ندارند از نهادهای بین المللی در راستای حل مسائل داخلی کشور کمک بگیرند. بلکه برعکس ما وقتی به جنبش دموکراتیک موجود در ایران خصیصه مدنیت را قائل می شویم، البته که این مدنیت (قانونمداری) علاوه بر قوانین داخلی، قوانین بین المللی را نیز در بر می گیرد. ما می توانیم ضمن رعایت قوانین داخلی به نهادهای بین المللی جهت تعديل و تعالی قوانین داخلی شکایت کنیم و آنها را تحت فشار قرار دهیم که حکومت ایران را نسبت به اجرای قوانین و مصوبات کنوانسیون های بین المللی مجاب کند.

مراجعةه به نهادهای بین الملل استراتژی یا تاکتیک

ولی این نحوه رفتار با نحوه رفتاری که برخی در نظر دارند به کلی متفاوت است. در جالت اول مراجعته به قوانین و نهادهای بین المللی صرفاً یک تاکتیک است و اساس کار بر فنداسیونهای داخلی و سامان یابی های درونی بنا نهاده می شود ولی در حالت دوم حسابگری بر روی نهادهای بین المللی استراتژیک و خطروناک است. در این حالت سرنوشت ملت و کشور به امید قدرتهای و نهادهای بین الملل رها می شود. در حالت تحریم و سکوت و در واقع قهر خاموش، قدرت عمل و صحنه پراتیک عملاً در اختیار محافظه کاران مستبد و انحصار طلب قرار می گیرد. نیروهای اپوزیسیون بی سامان و بی سازمان رها می شود و با این اوصاف روشنفکر و فعال سیاسی منتظر می ماند تا با عدم شرکت مردم در انتخابات عدم مشروعیت رژیم به نهادهای بین المللی ثابت شود. نهادهای بین الملل نیز بر علیه رژیم ایران لایحه تصویب و بیانیه صادر

نمایند آنگاه نوبت به قدرتهای بین المللی خواهد رسید که نسبت به اجرای این مصوبات تصمیم بگیرند و عمل کنند. آیا غیر از این است که اثبات عدم مشروعیت نظام حاکم به جامعه بین المللی، به منظور یاری طلبی و استمداد از نهادهای بین المللی برای پیشبرد روند دموکراسی داخلی است مسلم است که این استمداد و یاری طلبی می‌تواند کاملاً به جا و منطقی به نظر آید و همچنین نیز هست. ولی این فقط و فقط در صورتی منطقی و صحیح خواهد بود که ابتکار عمل و قدرت رهبری برای انجام کار در دستان قدرتمند داخلی باشد. آیا ما به عنوان حرکت ملی آذربایجان توان اعمال چنین رهبریتی را داریم؟ آیا در صورت دخالت نهادهای بین المللی (نه قدرتهای خارجی و بیگانه) ابتکار عمل را در دست خواهیم داشت؟

آیا ما خواهیم توانست در صورت اعمال فشار قدرتهای خارجی به عنوان گزینه‌های جایگزین اولویت دار آنها مطرح باشیم؟

البته و صد البته که جواب سوالات فوق صدرصد منفی است.

عدم مشروعیت چماق تهدیدی برای گرفتن امتیازات بیشتر

گفته شد که عدم مشروعیت نظام در روابط بین المللی، در حوزه حقوق بین الملل، با شرکت مردم در انتخابات پارلمانی به هیچ وجه عنوان وجهه استنادی ندارد ولی تحریم گسترده می‌تواند تهدیدی به اثبات عدم مشروعیت را (آن هم اگر تطبیق و توجیهی در قوانین بین الملل داشته باشد) تبدیل به چماقی در دست قدرتهای بین المللی کند. آنها با این تهدید دائمی و مزمن بیشترین امتیازات ممکن، از رژیم حاکم را در پشت پرده ضخیم سیاست و اعماق اتفاقهای اندرونی کاخهای حکومتی با کمترین هزینه‌ها می‌گیرند، در تحت چنین فشاری رژیم را هر روز بیشتر از دیروز در منجلاب وابستگی و حلقه به گوشی به پیش خواهند کشید.

تا جایی که آنگونه که در عراق از رژیم حزب بعثی رژیم صدام حسینی ساختند و عاقبت نیز عراق را اشغال کردند. در ایران نیز از رژیم جمهوری اسلامی انحصار طلب رژیم فلان کسی خون آشام و وابسته را بسازند و عاقبت نیز بعد از چندی خاک کشور را در زیر چکمه‌های خونین خود بتازند و در پستوهای خانه‌هاییمان به بهانه کشف مواد منفجره و اسلحه کیف آرایش نوامیسمان را تفتیش بکنند.

آیا به راستی اگر در شرایط فعلی در انتظار بین الملل عدم مشروعیت نظام فعلی حکومت در ایران اثبات شود و یا حتی در روابط بین المللی در بالاترین سطح حقوقی رژیم جمهوری اسلامی

نامشروع و ضد مردمی معرفی شود، تغییر آرام و عقلانی رژیم صورت خواهد گرفت و مسئله سعادت ملی و دمکراسی و مسئله ملیتها و جنبشهای ملی به این راحتی حل خواهد شد؟

پاکسازی قبل از حضور

ایران کشور ثروتمند و استراتژیکی است و امروزه از نظر ژئوپلیتیک نیز از اهمیت فوق العاده زیادی برخوردار شده است. این کشور طعمه ای بسیار چرب و لذیذ و فریب دهنده ای برای قدرتهای جهانی است ولی این کشور پر از مردان و زنان سیاسی و ملت دوست است. استعمارگران همیشه دلشان می خواهد (و در طول تاریخ نیز چنین بوده است) که این کشور را از مردان و زنان دانا و وطن دوست ناسیونالیست تهی سازند.

در طول تاریخ ایران مردان وطن پرست و ملت دوست همیشه دشمنان پیگیر و پایدار تجاوزگران بوده اند همیشه تاریخ، سر این مردان و زنان به دست همین تجاوزگرانیکه امروزه قدرتمندان بلا منازع جهان شده اند، بر سر دار بوده است.

قتل عامهایی که توسط عمال آنها در داخل کشور انجام یافته است، همیشه در آماج حملات خود روشنفکران و فعالین سیاسی ملی گرا و وطن پرست را (اعم از چپی و راستی) در نوک پیکان خود داشته است.

قتل عامهایی که در دوران مشروطیت انجام گرفت . قتل عامهایی که در دوران رضا شاه کبیر! انجام یافت، قتل عام وسیع و گسترده ای که در جریان شیخ محمد خیابانی در آذربایجان به وقوع پیوست و بالاخره سیاه ترین روز تاریخ آذربایجان قتل عام وسیع و وحشیانه ای که در جریان ۲۱ آذر سال ۱۳۲۵ به انجام رسید قتلها و اعدامهایی که در دهه ۶۰ در ایران آنجام یافت همه و همه خواسته و ناخواسته در راستای تهی کردن کشور از مردان و زنان وطن پرست و ملت دوست غیرتمندی بوده است که دقیقاً مواضع و اهداف ضد وابستگی و استقلال طلبانه داشته اند.

در دو دهه اخیر نیز لایه دیگری از یورش بر این سیاست افزوده شده است و پدیده مهاجرت گسترده را به وجود آورده است . بهترین و کارآمدترین مردان و زنان سیاسی - اجتماعی و علمی جامعه، از کشور مهاجرت کرده و در کشورهای بیگانه پناهنده اند.

آنچه که ما حصل این سیاستها بوده تهی کردن کشور از توانایی های انسانی و سیاسیون ملت دوست و وطن پرست بوده است.

ولی مردمانی که در ایران زندگی می کنند فرهنگهایی پویا و سازنده دارند. مردان و زنان سیاستمدار وطن دوست و ملت خواه از بطن این فرهنگها تولید و باز تولید می شود. قدرتهای تجاوزگر جهانی هر از چندی برای زمین گیر کردن کشور نیاز به یک پاکسازی سیاسی دارند باید بهترین ها و کارآمدترین این نیروهای تازه پرورده را از بین برد. اگر چنین نکنند نیروهای فعال و کارآمد به بار آمده موفق خواهند شد، در طول زمان و فرصتها پیش آمده خود را سازمان و سامان دهند، مدیریت کشور را، در جهت رسیدن به پیش رفت و توسعه، یا در درست بگیرند و یا یاری دهند. البته امپریالستهای مدرن امروزی هرگز مجال چنین فرآیندی را نخواهند داد.

آنان ضمن هجوم گسترده ذهنی و تبلیغی که به نام هجوم فرهنگی تعبیر شده است، اذهان سیاسیون را دچار انجماد و یا انحراف می سازند و آنان را که فریب نمی خورند باید حذف و پاکسازی کنند.

جريان دوم خرداد سال ۷۶ دست این مردان و زنان کاردار و فعال را به سختی در پیش چشم امپریالیستهای مدرن و امروزی رو کرد. شاید یک سردار نظامی جمهوری اسلامی بتواند به راحتی بگوید که خوب شد در جريان دوم خرداد مارها از خانه هایشان بیرون آمدند و ما آنها را شناسایی کردیم. و معنی سخنان خود را نفهمد ولی سیاست گذاران قدرتهای جهانی، اگر چه این سخن را هرگز به زبان نمی آورند ولی خوب می فهمند که باید با آن مارهای مورد نظر فلان سردار چه باید بگنند.

بهترین گزینه آن است که این مارها حذف شوند.

فرصت انحصار طلبان در پاکسازی سیاسی

امپریالیستها بسیار با هوشند و تا آنجا که می توانند دستهای خود را به خون آلوده نمی سازند آنان به راستی که (ایلانی سید احمد الین توئارلار) مارها را با دست دیگران به قتل می رسانند. احتمالاً و منطقاً نیز باید که چنین باشد، آنها شرایط را مهیا خواهند کرد که مردان و زنان کاردار و فعال و میهن دوست و ملت خواه به دست عوامل انحصار طلب و توتالیت داخلى سرکوب و حذف شوند. تا زمانی که عرصه کشور از این عناصر پاک شده و دیگر نیرویی برای مقاومت و ایستادگی در برابر تجاوزگران باقی نماند. آنگاه آنان در لباس فرشته نجات حاضر خواهند شد، و با هواپیماهای فوق مدرن و موشکهای قاره پیما و بمبهای رادیو اکتیو و سلاحهای ناشناخته میکروبی و شیمیایی جهت رهایی «ملت» بزرگ و شریف ایران از چنگال انحصار طلبان

ناتل و خون آشام، کشور را اشغال خواهند کرد. سیاستی بسیار زیرکانه و هوشیارانه، هم کشور را شغال می کنند و هم به عنوان ناجی و آزادی خواه و مدافع حقوق بشر، معرفی می شوند. به همان گونه که در عراق چنین کردند و در افغانستان چنان کردند، از نظر آنان ایران جغرافیایی است که باید دو منطقه افغانستان و عراق را به هم وصل کند.

عدم مشروعيتی که دوستان در پی اثبات آن هستند، یک چنین آینده خطرناک و مهیبی را در پی خواهد داشت. هیچ عقل سليم و فکر حسابگری قبول نمی کند که از فردای اثبات عدم مشروعيت نظام حاکم در ایران، ناجیان بین الملل جهت نجات این مردم بدون غرض و مرض رژیم ایران را ساقط کرده و رژیم دمکرات و مردم مدار بر روی کار آورند.

عقل و منطق حکم می کند که تجاوزگران بین المللی در اولیت اول، کشور را از عناصر و نیروهای آزادی خواه ملی گرا و ضد وابستگی، پاکسازی نمایند و سپس بدون خطر مواجهه با نیروهای مردمی، وارد شوند و برنامه های خود را پیش ببرند دست اقدام گر امپریالیسم مدرن در این عملیات پاکسازی، البته که عده ای از انحصار طلبان محافظه کار کنونی، و حلقه به گوش های فردایی، خواهند بود که مایلند به هر قیمتی بر حکومت باقی باشند. همان هایی خواهند بود که فرزندان شریف و ضد وابستگی و آزادیخواه و استقلال طلب و ملت دوست کشور را، مارهای گزنه ای که از سوراخهای خود بیرون آمده اند معرفی می کنند، آنان مست و مفتون از قدرت انحصاری و یکدستی که احتمالا در اثر فraigیر شدن سیاست بایکوت و تحریم تحریم گران به دست خواند آورد، خواسته و ناخواسته توکر سیاستهای تجمیلی امپریالیستها، در داخل کشور خواهند بود، تا کشور را در نهایت، دو دستی و بدون مقاومت مردمی تحويل خارجیان تجاوز گر و به ظاهر نجات بخش بدھند.

(البته (سخن از سر درد) در این راستا و در توضیح این گونه مطالب بسیار است و نگارنده به خاطر ذیق فرصت از توضیح بیشتر خودداری می کنم.)

تحریم به اقتدار مطلق انحصار طلبان می انجامد

سیاسیون که بدون کوچکترین تحلیل منطقی و عقلانی دست به تحریم می زند و دلایل تحریم خود را صرفا نارضایتی های مردمی و بی لیاقتیهای اصلاح طلبان و انسداد های قانون اساسی ایران می دانند مسلما باید بدانند که با این کار خودو با بیرون کشیدن مردم از عرصه

فعال انتخاباتی و غیر فعال و خاموش نگاه داشتن آنها میدان را برای روی کار آمدن یکدست و یکنواخت انحصار طلبان اقتدار گرا و تمامیت خواه باز می کنند.

عقده و شهوت سرکوبی که در اقتدار گرایان و انحصار طلبان ایران در طول این چند سال انباشته شده است، بعد از قبضه حکومت به دست آنان، فضای عمل پیدا خواهد کرد و این فضای عمل، از آنجایی که در راستای منافع امپریالستها خواهد بود، احتمالاً با هیچ اعتراض کارساز و موثر بین الملل مواجه خواهد شد.

تا زمانی که صحنه به کلی از نیروهای مردم دوست و استقلال طلب، آزادی خواه خالی شود. به نظر نگارنده، منطقی و عقلانی است که تحریم گران قبل از هر تصمیم یکبار دیگر به عاقبت کار خود بیندیشند و از حساسیت مردم نسبت به آینده سیاسی - اجتماعی کشور نکاهمند.

این منطقی است که انحصار طلبان سرکوبگر به خاطر اعمال ننگین و ضد مردمی خود تنبیه و مجازات شوند ولی مجازات آنان با روش تحریم و اثبات عدم مشروعیت و استمداد بین الملل و دخالت خارجی در واقع نه مجازات آنان، بلکه در واقع قربانی کردن مردان کاردار و وطن پرست این مردم، در پیش پای سرکوبگران و تجاوز گران مدرن بین المللی خواهد بود، کمی عمیق تر بیندیشیم.

مشروعيت نظام از نظرگاه مسائل داخلی

تئوری بحران مشروعيت

شوری بحران مشروعيت دولت، در دهه ۸۰ قرن بیستم توسط هابرماس مطرح شد. سیاست دولت رفاه که در برخی از کشورهای سرمایه داری پیش رفته، شکل گرفته بود، سیاستی بود که تحت تأثیر اقتصاد سوسيالیستی مطرح و اجرا می شد. این شوری، دولتها را عملا مسئول خدمات رسانی به مردم معرفی می کرد. بر طبق تئوری دولت رفاه، دولت باید هزینه های مربوط به بیمه درمانی، بیمه بیکاری، مسکن، آموزش و پرورش، بهداشت و سایر مسائل مربوط به رفاه مردم و شهروندان را تامین کند. دولت باید کلیه مسئولیتهای مربوط به زیرساختهای رفاه عمومی را بر عهده بگیرد و هزینه ها و برنامه های مربوط به این سیاستها را تامین و اجرا کند.

در این شیوه حکومتی، دولتها صنایع بزرگ و مادر را در مالکیت خود دارند. سیستم آبرسانی و برق رسانی و صنعت بیمه همگانی در اختیار دولت است، مالکیت معادن و منابع زیرزمینی بر عهده دولت است و دولت از درآمدهای آنها، هزینه های رفاه عمومی را تامین می کند. در این سیستم، درآمدهای مالیاتی بیشترین درآمد دولتی را تشکیل می دهند و دولت عملا به مالیاتهایی که از تولید کنندگان بزرگ می گیرد وابسته است.

از نظر روشنفکران و منتقدان، همین مسئله، نقطه ضعف و پای آشیل دولتها بود در طول چندین دهه تجربه نیز همین ضعف، خود را نشان داد و بحران دولتها حتی با شوری دولت رفاه نیز قابل حل و برطرف شدن نبود و به همین دلیل تئوری دولت رفاه با بحران رو برو شد.

با رشد سیستم جهانی اقتصاد و ناکارآمدی دولتها در اداره و مدیریت صنایع عظیم و بوجود آمدن نارسایی های مدیریتی در مدیریتهای سیستم های آبرسانی و برق رسانی و بهداشت و بیمه همگانی و آموزش و پرورش و غیره، دولتها با بحرانهای شدید مواجه شدند. دولتها عملا از درآمدهایی که از فعالیت در این بخشها، به دست می آوردند محروم شدند. آنان مجبور گردیدند برای تامین هزینه ها و بودجه، در آمدهای مالیاتی را افزایش دهند، آنها علاوه بر افزایش مالیاتها مجبور شدند، سیاستهای پولی تورم زا و ضد رفاه را در پیش گیرند. و دولتها شدیداً از تامین بودجه های لازم برای اجرای سیاست رفاه بازماندند.

این فرایند در جامعه شناسی سیاسی به دو طریق تفسیر و تحلیل شده است. یکی تئوری تورم مسئولیت دولتها بود که جایگاه خاصی پیدا نکرد. و دیگری تئوری بحران مشروعيت بود که توسط هابرماس مطرح گردید.

بر طبق این تئوری دولتها از آنجایی که قادر به تامین مستولیتهای خود در قبال مردم نیستند و سیستم تولید سرمایه داری نیز آنان را در این مسائل یاری نمی دهد، عملاً با در گیر شدن در اقدامات و برنامه های غیر عقلانی ، مشروعيت خود را از دست داده اند.

دولت برای تامین هزینه های مورد نیاز خود ، مجبور است از سوی مردم را مجاب ، و از سوی دیگر آنها را مجبور به پرداخت مالیاتهای غیر عقلانی و سنگین کند . حالتی که دولت را با نافرمانی های مردمی روبرو کرده و او را در منگنه بی عملی ، زمین گیر می سازد.

دو پایه تئوری بحران مشروعيت

از نظر فعلیت یابی در واقع ، بحران مشروعيت بر مبنای دو اتفاق ذیل مجال بروز می یابد.

۱- کسر درآمد دولت و ناتوانی آن در تامین هزینه های خود.

۲- عدم پذیرش و مقبولیت دولت از نظرگاه مردمی

اگر یکی از دو وجه فوق تامین نباشد دولت با بحران مشروعيت ، در عرصه عمل و پراتیک سیاسی، درگیر نخواهد شد. به بیان دیگر دولت صرفاً به دلیل ناتوانی در تامین هزینه ها با بحران مشروعيت روبرو نخواهد بود ، مگر این که این ناتوانی عدم مقبولیت مردم و نافرمانی آنها از دولت را در پی خود موجب گردد. همچنین مقبولیت مردم به خودی خود بحران مشروعيت دولت را در پی نخواهد داشت مگر آن که این عدم مقبولیت منجر به محروم سازی ، از منابع درآمدی و تامین اعتباری خود بشود.

در واقع این دو وجه لازم و ملزم یکدیگر هستند . تا بحران مشروعت از تئوری به فعل درآید، از ذهنیت صرف به عینیت سیاسی - اجتماعی تبدیل شود.

دولتهای ایران و بحران مشروعيت

حکومت پهلوی

با ظیهور رژیم سلطنتی پهلویها، دولت به شیوه غربی و مدرن در ایران نیز شکل گرفت. آغاز این رژیم با خون نوشته شد. رژیم پهلوی با حکومت ۲۰ ساله رضاخان شروع شد بیست سال حکومت رضاخان سیاه ترین دوران: تاریخ معاصر ایران را در سینه خود به راز اختناق و شکنجه و

قتل و کشتار نشسته است. بعد از حکومت رضاخان پسرش محمدرضا در طول سه دهه حکومت تنگین خود کم ار پدر نداشت و. قتل عالم ۲۱ آذر سال ۱۳۲۵ در همین دوره روی داد. کودتای ۲۸ مرداد در این دوره رخ داد و بسیاری جنایات دیگر که همه می دانند و می دانیم.

واقعیت این است که در طول نیم قرن حکومت پهلوی ها مردم هرگز حکومت را از خود ندانستند و حکومت هرگز به مردم اعتماد نداشت. او می دانست که کوچکترین اغماض و سیاه انجاری در زورگویی و استبداد، عصیان مردم و سقوط رژیم را در بی خواهد داشت. به همین دلیل رژیم پهلوی علنا بر ضد مردم عمل می کرد و مردم نیز نظام را قبول نداشتند.

اگر صرفاً مقبولیت نظام و حکومت از طرف مردم بحران مشروعيت را به وجود می آورد، در آن صورت باید بگوئیم که ۵۰ سال حکومت پهلوی با بحران مشروعيت درگیر بوده است ولی دوام آورده است!

حکومت جمهوری اسلامی

در انقلاب سال ۵۷، رژیم پهلوی با یک انقلاب فراگیر و بسیار گسترده مردمی سقوط کرد و رژیم جمهوری اسلامی به وجود آمد.

حکومت جمهوری اسلامی هرچند که با حمایت اقشار وسیع مردمی بر روی کار آمد ولی از همان آغاز با مقوله مشروعيت در چالش بود. سردمداران حکومت برآمده از انقلاب، به سرعت دست به رفراندم «آری یا نه» معروف زدند. هرچند که در شیوه تنظیم و اجرای این رفراندم از همان آغاز بحثها و اختلاف نظرات فراوانی وجود داشت، ولی رهبران حکومت رفراندم را اجرا کردند و مردم با ۹۸٪ آرا برقراری رژیم جمهوری اسلامی ایران را تائید کردند.

از منظر بحث حقوقی این رفراندم در آن زمان می توانست مشروعيت نظام را به اثبات رساند و در عمل نیز چنین شد.

ولی واقعیت این است که پس از چندی بعد از برقراری رفراندم و پا گرفتن جمهوری اسلامی اختلافات مابین سران حکومت و رهبران انقلاب مردمی سال ۵۷، علی‌گردید و مشروعيت حکومت از همان آغاز شروع به ریزش کرد. چرا که از نظر افکار عمومی رژیم جمهوری اسلامی آرمانهای انقلاب سال ۵۷ را بر آورده نکردو آنها را با سوء استفاده از قدرت به دست آورده و به دلخواه رهبران نوظهور و جدید المطرح خود تعبیر و قیمعاً کردند.

به سرعت هزاران نفر از مخالفان سیاسی اعدام و زندانی شدند. جو اختناق و فضای بسته سیاسی بسیار خشن تر و بیرحم تر از آن بود که بتوان تصور کرد. برای هیچ کس مجالی برای دگر اندیشی و ابراز عقیده و فعالیت سیاسی باقی نماند. عده زیادی از سیاسیون و فعالین سیاسی - اجتماعی و شخصیتهای علمی از کشور مهاجرت کردند و عده بیشماری نیز معدوم شدند.

در عرض چند سال که از عمر جمهوری اسلامی سپری شد، افکار عمومی آنچنان از او رویگردان شد که مطمئناً اگر رفراندمی در مورد بود و نبود آن صورت می‌گرفت رای لازم برای ماندگاری خود را به دست نمی‌آورد. از آن زمان تا کنون نیز این رویگردانی شدت پیدا کرده است. همین امروز اگر رفراندمی در مورد بود و نبود جمهوری اسلامی صورت بگیرد به هیچ عنوان رای لازم را به دست نخواهد آورد. به همین دلیل رهبران جناح محافظه کار و انحصار طلب آن به شدت از بحث رفراندوم در هراس و گریزان هستند.

با این اوصاف به خوبی ثابت می‌شود، از زمانی که در ایران دولت به معنای مدرن آن روی کار آمده است یعنی از زمان سقوط سلسله قاجار به این طرف، بجز دو سه سال اول حکومت جمهوری اسلامی، حکومتی بر سرکار نیامده است که دارای مقبولیت عمومی باشد. اگر عدم مقبولیت به معنای عدم مشروعيت باشد و عدم مشروعيت به معنای بحران مشروعيت تلقی شود در آن صورت از استقرار سلسله پهلوی به بعد حکومتها در ایران با بحران مشروعيت درگیر بوده‌اند.

بحران مشروعيت ناکارآمد

کسانی که رای ندادن به را نشانه عدم مشروعيت رژیم عی دانند، تا کنون مشخص نکرده‌اند که از منظر عملی و برنامه‌ای، این دو را چگونه از یکدیگر استدلال و استنتاج می‌کنند و یا لااقل توضیح نداده اند که مینظورشان از اصطلاح عدم مشروعيت و گاها، بحران مشروعيت که مورد استفاده قرار می‌دهند چیست!

مطمئناً منظور عملی آنان از مطرح کردن عدم مشروعيت حکومتهای حاکم در ایران در وجه داخلی درگیر کردن آنها با عواقب و پیامدهای مادی و معنوی عدم مشروعيت است، براستی این عواقب و پیامدها را چگونه می‌توان تعریف و تبیین کرد؟

عدم مشروعيت از نقطه‌ای آغاز می‌شود که مقبولیت مردمی از دست می‌رود. با از بین رفتن مقبولیت مردمی، حکومت در اداره امور کشور، دیگر از کمکهای مردمی و حمایت‌های افکار

عمومی بهره مند نیست. علاوه بر آن در موارد بسیاری با کار شکنی‌ها و مقاومتهايی که مردم در مقابل سياستهاي حکومت از خود نشان می‌دهند، برنامه‌های او به شدت مختل شده و بيا مشکلات بسیار سخت مدیریتی روبرو می‌شود.

ولی حاکمیت با توانمندیهای پلیسی و نظامی که در اختیار دارد، می‌تواند مردم را به تمکین از خود و ادار سازد، چنین نیز می‌شود، با این وصف به سادگی می‌توان متوجه شد که عدم مشروعيت حکومت، می‌تواند او را با مشکل مواجه کند، ولی به هیچ وجه نمی‌تواند به تنهايی رژیمی را زمین گیر و یا ساقط سازد.

اگر عدم مشروعيت را ریشه بحران مشروعيت بدانیم و بحران مشروعيت را زیربنای سقوط حکومت بدانیم در آن صورت باید بگوییم که حکومتهاي فوق هرگز با بحران مشروعيت درگیر نبوده‌اند. بلکه آنان با آنچه که در گیر بوده اند عدم مقبولیت و یا حداکثر عدم مشروعيت بوده است.

عدم مشروعيت = ؟ بحران مشروعيت

اگر معتقد باشیم که عدم مشروعيت خود به خود به بحران مشروعيت تغییر فاز می‌دهد و بحران مشروعيت را نه در حوزه تئوریک محض و در لایه ذهنی، بلکه در حوزه عمل سیاسی و لایه پراتیکی، زیرساخت تغییر ساختار سیاسی فرض کنیم در آن صورت می‌توانیم بحث را چنین ادامه بدهیم.

عدم مشروعيت در اثر یکی یا هر دو عامل ذیل می‌تواند در عرصه پراتیک سیاسی به بحران مشروعيت تبدیل شود.

۱- انقلاب و غصیانهای مردمی پایدار و یا مقاومتهاي مدنی - مردمی اکتیو و موثر و سازمان یافته.

۲- کمبود در آمدهای حکومتی از قبیل مالیات و امثالهم و یا درآمدهای ناشی از فروش تولیدات انحصاری دولتی.

اگر به دنبال عدم مشروعيت هیچ کدام از دو عامل فوق حادث نگردد، عملاً بحران مشروعيتی روی نخواهد داد، چرا که فعلیت یابی بحران مشروعيت فقط در صورتی میسر است که حکومت در اعمال حاکمیت خود به ناتوانی و ناکارآمدی مبتلا شود.

در ایران از همان ابتدای تاسیس حکومت و دولت مدرن، به جز مقاطع کوتاه تاریخی، تمامی حکومتها با مقوله عدم مشروعيت درگیر بوده اند. ۵۰ سال حکومت سرکوبگر و دست نشانده پهلویها اساساً با توطئه و دسیسه و سرکوب و استبداد به روی کار بود. حکومتی که صحبت کردن از مشروعيت آن طنزی بیش نیست ولی همین حکومتی که از اساس نامشروع و در افکار عمومی نیز حکومتی غاصب و دست نشانده محسوب می شد توانست با همین نقض اساس خود ۵۰ سال حکومت کند.

بعد از انقلاب سال ۵۷ نیز، رژیم جمهوری اسلامی بر روی کار امد. این رژیم نیز به جز دو سه سال اول، عملاً درگیر مشکلات مشروعيتی بوده و هست. ولی با وجود این که نارضایتی و مخالفتهای عمومی، با سیاستهای آن، بر هیچ کس پوشیده نیست، توانسته است تا کنون سرپا ایستاده و مجال فعالیت سیاسی - تشکیلاتی مخالفان و دگراندیشان را از آنها سلب کند.

همه باید دقت کنیم که عدم مشروعيت با بحران مشروعيت تفاوت دارد. آنچه که دولت و حکومت را زمین گیر و ناتوان می سازد، بحران مشروعيت (با توجه به توضیحات فوق) است. عدم مشروعيت صرف، فقط و فقط دولت را از حمایت های مردمی محروم می سازد.

در واقع برای بروز بحران مشروعيت، عدم مشروعيت شرط لازم و ضروری است، ولی عدم مشروعيت ضرورتاً و الزاماً به بحران مشروعيت منجر نمی شود. برای بروز بحران مشروعيت علاوه بر عدم مشروعيت، ناتوانی عملی دولت در تأمین درآمدهای مالی و اعتباری نیز شرط لازم و ضروری هست.

جواب عقب مانده و بحران مشروعيت

حکومتهایی که در کشور های عقب مانده و کم توسعه وجود دارند، اکثراً حکومتهایی مستبد و دیکتاتور هستند و در اساس یا مقوله عدم مشروعيت درگیر هستند اما عدم مشروعيت آنان الزاماً به بحران مشروعيت ارتقا پیدا نمی کند.

دلایل این ایستادی معمولاً یکی و یا تلفیقی از دو عامل ذیل است.

۱- کمکها و پشتیبانی قدرتهای بزرگ جهانی: که به صورت کمکهای نظامی و مالی و اعتباری انجام می گیرد. قدرتهای جهانی در نقاط مختلف و مهم جهان حکومتهای دلخواه و دست نشانده خود را به وجود می اورند و بر مردم آن جغرافیا تحمیل می کنند این حکومتها را با پشتیبانی های نظامی و اعتباری خود سر پا نگاه می دارند.

۲- در آمدهای تک محصولی و انحصاری دولتها و حکومتها: در کشورهای عقب مانده و کم توسعه که معمولاً با به انحصار درآوردن رشته خاصی از تولیدات و خدمات استراتژیک و گلیندی انجام می‌گیرد. انحصار منابع و معادن زیرزمینی مخصوصاً در کشورهایی که متابع نفتی و گازی و یا سایر منابع و معادن گران قیمت و گلیندی دارند، منبع بزرگی از درآمدهای ارزی زا در اختیار حکومتها قرار می‌دهند. در این گونه کشورها اساساً در آمدهای مردم‌لاز کمال درآمدهای حکومتی تامین می‌گردد در واقع روند اقتصادی در این کشورها بر عکس کشورهای صنعتی است. در کشورهای صنعتی بودجه، حکومتها از درآمدهای مالیاتی که از صنایع می‌گیرند تامین می‌گردد. ولی در کشورهای جهان سومی و عقب مانده و تشکیل محصولی، صنایع و تولیدات بخش خصوصی از درآمدهای دولت که از طریق فروش منابع زیرزمینی به دست می‌آید، ارتزاق می‌کند. در واقع در این گونه کشورها شاهرگ اقتصاد و موتور اصلی چرخه تولید در دست دولت و حکومت است.

مفهوم عدم مشروعیت و بحران مشروعیت در این کشورها کاملاً متفاوت و ناهمجنس و ناهمخوان با کشورهای صنعتی و پیش رفته است.

وقتی کلید اقتصاد و شاهراه گردش پول در جامعه علاوه بر این که در انحصار دولت است، بلکه به درآمدهایی دولتی نیز وابسته است. چگونه می‌توان عدم مقبولیت حاکمیت از طرف مردم را به عدم مشروعیت و نتیجه آن را به بحران مشروعیت معنا کرد؟

عدم مقبولیت و عدم مشروعیت، تا زمانی که گردش پول و چرخش اقتصاد در جامعه را، دچار اختلال نکند و دولت را در تامین درآمدهای خود و اعمال مدیریت و قدرت خود، تأثیان نسازد هیچ کارائی و ثمردهی نخواهد داشت.

در کشورهای تک محصولی نفتی، پیشبری چنین روندی تنها بسیار سخت بلکه در اکثر مواقع غیر ممکن است.

کشوری که تمامی درآمدهای ارزی آن از همان بدو ورود به کشور در اختیار دولت است و از طریق حاکمیت است که درآمدهای ارزی در بین مردم توزیع (هر چند بسیار ناعادلانه و چرگیش) می‌شود، نا رضایتشی و عدم مقبولیت مردمی چگونه دولت را در تامین درآمدهای خود تأثیان خواهد کرد؟

در اين گونه کشورها حکومت به خاطر اين که با ناتوانی در اعمال مدیریت و قدرت مواجه شود باید قدرتهای جهانی از خرید نفت و سایر اقلام زیرزمینی و سطح زمینی آنها خودداری کند و حکومت را از درآمدهای ارزی محروم سازند (چطور که در مورد حکومت مشروع مزحوم دکتر محمد مصدق کردند) و در ضمن از کمکهای نظامی و اعتباری به اين حکومتها نیز خودداری نمایند. تا بر زمینه ای طبیعی و معمولی، عدم مقبولیت به عدم مشروعیت و در نهایت به بحران مشروعیت منجر شود. ولی باید گفت که سرعت تحولات در این گونه جوامع به دلیل فشندگی و انباست پتانسیل های تحولات اجتماعی، به قدری زیاد است که مجال تبدیل عدم مقبولیت به عدم مشروعیت و عدم مشروعیت به بحران مشروعیت به دست تمی اید، بلکه بلاfacله به دنبال ناتوانی دولت و حکومت در اعمال قدرت، انقلابات و عصیانهای سیاسی روی می دهد.

در واقع برای بروز بحران مشروعیت شرط پایداری و استقامت متزلزل و مژمن حکومت در برابر اعتراضات مردمی و گمبود بودجه لازم است. در کشورهای عقب مانده و جهان سومی اساس حکومتها و دولتها در وجه سیاسی آنچنان سست و بی پایه است، که معمولاً تاب مقاومت و پایداری در برابر مشکلات عدیده مالی و بودجه ای را ندارند. به همین دلیل مشکلات و ناتوانی دولت در تامین بودجه بلاfacله به ناتوانی دولت در اعمال قدرت و آن نیز بلاfacله تبدیل به فوران اعتراضات مردمی و شورشهای اجتماعی می شود، حکومت مجالی برای پایداری و استقامت نمی باید که پروتئه بحران مشروعیت را تجربه کند.

در ایران

ایران کشوری است که یقیناً و تحقیقاً به درآمدهای ارزی نفتی وابسته است. اقتصاد کشور در سیطره مطلق این درآمدها است. آکثر ابزرگترین صنایع کشور نیز جیره خوار اقتصاد نفتی هستند اکثر تولیدات کارگاهی به واردات عظیمی که با تکیه به درآمدهای نفتی امکان پذیری می شود وابسته هستند. اقتصاد ایران بدون فروش نفت فلنج و از کار آفتدۀ خواهد بود.

تولید - برداشت و توزیع و فروش نفت در انحصار دولت و حکومت است. ارزی که از این طریق عاید کشور می شود مستقیماً در اختیار حکومت قرار می گیرد. این مالکیت، قدرت فوق العاده ای را در کالبد حکومت تزریق می کند، قدرتی که هیچ نهاد و سیستم خاص دیگری را یارای رود روبی و رقابت با وی نیست.

در ایران حکومتها مالک مطلق و بی چون و بی رقیب درآمدهای ارزی نفتی هستند.

آنان با مالکیتی که در این باره نهادینه کرده‌اند، با فرهنگ ارباب و رعیتی رفتار می‌کنند. درآمدهای ارزی نفتی اجبارا از کanal حاکمیت، در سیستم اقتصاد کشور تزریق می‌شود. حاکمیت از طریق مدیریت توزیع درآمدهای ارزی نفتی، شبکه‌ای به هم پیوسته از افراد و گروههای خاص را که با فرهنگ فئodalی و ایلی تباری رفتار می‌کنند به وجود می‌آورد. این شبکه فئodalی بکلی از گرددش پول و چرخش تولید اجتماعی منفک است. ارتباط این شبکه با ساختار تولیدی و اعتباری - مالی - جامعه، با فرهنگ تعامل متقابل همخوان نیست، بلکه این ارتباط به صورت تحکمی و دستوری، آن هم از بالا به پایین است.

شبکه‌ای که حاکمیت با تکیه به اقتصاد نفتی و درآمدهای ناشی از آن به وجود آورده است، تمامی شاهرگها و گلوگاههای اصلی اقتصادی کشور را در اختیار دارد. مدیریت و فرماندهی تمامی ارگانهای اداری و نهادهای نظامی و انتظامی را در انحصار خود دارد. این شبکه بدون نیاز به درآمدهای مالیاتی ادامه حیات می‌دهد و اعمال قدرت می‌کند. چرا که تولیدات صنعتی کشور اساساً برای چرخش و گرددش نیازمند و وابسته به درآمدهای نفتی هستند و این درآمدها نیز از همان ابتدا در اختیار شبکه مذکور است. (البته در این مورد سخن بسیار است، ولی در این نوشته به همین اکتفا می‌شود.)

بررسی رفتارشناسانه شبکه مذکور نشان می‌دهد که رویکردی درون گرایانه داشته و با برخورد و رفتاری فئodalی گرایش به انحصار طلبی و تمامیت خواهی دارد.

محیط دایره تنگ، محدود خود را هر لحظه کوچکتر و محکم‌تر می‌سازد، از نفوذ افراد و بیگانگان در حلقه تنگ و سخت خود به شدت بیمناک است و شدیداً با آن مبارزه می‌کند به همین دلیل است که بعد از ۲۵ سال که از عمر حکومت جمهوری اسلامی میگذرد عده خاصی از افراد در حلقه تنگی از یک دایره گرد آمده و بی توجه به تخصص‌ها و استعدادهایشان از مسئولیتی به مسئولیت دیگر و از مدیریتی به مدیریت دیگر تغییر مکان می‌دهند. مثلاً یکی که تا دیروز مسئولیت عالی ترین بخش آموزش و پژوهش را در اختیار داشت به ناگهان امروز مسئولیت عالیترین بخش سیتم پولی را در اختیار می‌گیرد و یا سایر موارد

این شبکه رفتاری درون گرایانه و انحصار طلبانه و در عین حال بسیار مجرمانه و سری دارد. به همین دلیل روز به روز کوچکتر و غیرقابل نفوذتر می‌گردد. در این فرایند به تدریج قدرت

ما بين محدود ترین تعداد از افراد ممکن، تقسیم و بر وسیع ترین تعداد از جمعیت ممکن، اعمال می شود.

لازم به تذکر است که در نحوه و شیوه عمل و رفتار افراد در شبکه مذکور، روانشناسی افراد و خصوصیات اخلاقی آنها کمترین مفہوم را دارد، بهترین و اخلاقی ترین و ارزشی ترین فرد وقتی در درون شبکه مذکور قرار می گیرد مجبور است رفتار متناسبی با ساختار شبکه را در پیش بگیرد. در غیر این صورت او به سرعت از آن طرد و بیرون رانده خواهد شد.

کار کرد این شبکه مربوط به اعتقادات و سجایای اخلاقی افزاد تشکیل دهنده آن نیست. چطور که همین ساختار در دوران حکومت پهلویها نیز چنین سکلر کردی داشته است. در آن زمان نیز رفتار این شبکه درون گرایانه فنودالی بود امروز نیز همین رفتار را دارد. این در صورتی است که افراد تشکیل دهنده آن از نظر اعتقادات و سجایای اخلاقی به شدت ناهمخوان و ناهمجنس هستند.

البته بحث اینجا نباید مورد رفتارشناسی شبکه قدرت در ایران نیست بلکه این گفته ها ضرفانه به منظور تفهیم مطلب است که شبکه قدرت (حاکمیت) در ایران به درآمدهای مالیاتی که از مردم می گیرد ولبسته نیست. آنچه که دولت و حاکمیت در ایران به نام مالیات و عوارض از مردم می گیرد برای گردش اموری است که در تبیین وظایف دولتها رفاه توضیح داده شده. دولت ایران اگر از درآمدهای مالیاتی و عوارضی خود محروم گردد وظایف مربوط به دولت رفاه را تعطیل خواهد کرد وظایفی به هاند بجهد آشیت و درمان و آموزش و سایر مقوله های رفاهی و اجتماعی.

ولی آنچه که مربوط به ماندگاری و ایستایی و مقاومت دولت در برابر بحرانها و نارضایتی های مردمی و عمومی است، به کلی به درآمدهای نفتی مربوط است، و این درآمدها نیز از همان آغاز در ید قدرت حکومت است.

در ایران عدم مقیولیت به دنبال خود عدم مشروعيت صوت را به وجود نمی آورد، عدم مشروعيت موثر و عینی زمانی می تواند آغاز شود که لوزناشی لازم درآمدهای نفتی در سیستم توزیع نعادلانه و ناکارآمد گرفتار شود و در نهایت منجر به ناپسامانی و اختلال در سیستم گردش پول و چرخیش تولید شود و دولت از وصول هالیات و عوارضی جهت انجام امورات مربوط به وظایف دولت رفاه غایتوان شود.

در ایران عدم مشروعيت هرگز به بحران مشروعيت ارتقا نخواهد یافت، همگز اين کنه درآمدهای ارزی نفتی قطع شود و شبکه فتووالی فوق الذکر توان اعمال قدرت خود را از دست بدهد. یعنی دولت و حکومت از منابع درآمدی خود نه اعمال حاکمیت مجروم شود.

با توجه به خلاصه‌ای که گفته شد، مقوله عدم مشروعيت و بحران مشروعيت در این‌راهن، بنابراین ادبیات و فرهنگ عدم مشروعيت و بحران مشروعيت در کشورهای صنعتی بکلی متفاوت و ناهمخوان است.

شرکت یا عدم شرکت مردم در انتخابات پارلمانی و یا برپایاست جمهوری و یا شبوراه‌ها وقتی بدان ادبیات مربوط به بحران مشروعيت و به قصد ایجاد یا لغو مشروعيت رژیم، توجیه و یا تعریف می‌شود، در واقع اشتباهی بسیار دین است که عوارض آن در استراتژی آینده حرکت پهلوی آذربایجان می‌تواند مخرب و ویرانگر باشد.

مقوله مشروعيت و یا عدم مشروعيت و ارتباط دادن آن با مبارزات پارلماناریستی فقط نیازمند بحث‌های حقوقی و قانونی می‌تواند توجیه پذیر باشد. و تازمانی که زوشنفسکر و فعال سیاستی نتواند طرح اجرایی، ویرنامه‌ای در عرصه عمل سیاسی در بهره‌برداری عینی از شرکت یا عدم شرکت مردم در انتخابات، آن هم از منظر حقوق و قانون (چه داخلی و چه بین‌المللی) ارائه دهد، پیوند دادن مشروعيت با مبارزات پارلمانی هیچگونه توجیه منطقی ندارد.

زمانی‌نه توانی با انگیزه اثبات عدم مشروعيت نظام، انتخابات را تحریم کنند که از منظر حقوقی و قضایی موضوع کلیت و جوهر اساس نظام حکومتی، مطرح جایز است. حال که چنین چیزی در میان نیست ارتباط دادن مشروعيت یا عدم مشروعيت نظام به نتایج انتخابات پارلمانی یا شورایی از نظر حقوقی، توهمند و شعارات بیش نیست.

تحریم روئی بواب مبارزه

با تمام توصیفات و توضیحاتی که در این نوشته داده شد، سیاست تحریم متن توافق‌بند عتوان روش و اسلوبی برای مبارزه با انحصار طلبان و قادر تصداران مستحبه خطوط شود؛ ولی هیچ سیاست نمی‌تواند بلایدیات مربوط به بحران مشروعيت مطرح و اجرا شود؛ انتخابه این سیاستی هی تواند از منظر مبارزه سیاسی و پیشبری آرمانهای سیاسی اجتماعی امکان پذیر باشد. در چنین صورتی نیز باید اول از زیربنای تشوریک آن توضیح داده شود. دوماً ویرنامه اجرایی و عملیاتی آن مشخص و معین باشد. سوماً تحریم باید فعل و اکتیو باشد، به صورتی که مردم حضور و فعالیت فعالین

حرکت ملی آذربایجان را در میان خود جس و لمس نموده و در جهت تبلور بر اطراف کانونهای تبلوری آن توجیه شوند.

سیاست تحریمی که بدون توضیح زیربنای تئوریک اتخاذ شود و بدون ارائه برترانه ای جهت عمل پیش بردش بود و مردم قادر به شناسایی کانونهای تبلوری آن نیز نباشند، سیاستی پوچ، بی نمر و تسالیم گر است.

سیاست تحریم، آن هم، به صورت تحریم خاموش، در شرایط فعلی کشور هیچگونه توجیه سیاسی و تئوریک ندارد.

نگارنده ابزار تحریم در عرصه های مختلف انتخاباتی را به هیچ عنوان رد یا غیرقابل استفاده نمی دانم و خود یکی از کسانی هستیم که اگر شرایط ایجاب کند مسلما طرفدار اتخاذ چنین سیاستی خواهم بود. ولی در شرایط فعلی که سیاست تحریم هیچگونه تاثیری در پیشبرد اهداف حرکت ملی آذربایجان ایجاد نمی کند، اتخاذ عجولانه آن را درست و اصولی نمی دانم.

حاکمیت محافظه کاران مستبد اصلا از این نگران نخواهد بود که در صد آرا شرکت کننده حتی کمتر از ۱۵٪ واجدین شرایط باشد. آنها اگر هم، انتخابات با چنین نتیجه ای به انجام برسد، طی بیانیه های عریض و طویلی که صادر خواهند نمود، با زیرکی و با بی پرواپی از حضور گسترده مردمی! در صحنه انتخابات تشکر خواهند کرد. و از این که تمامی کرسی های مجلس هفتم را در اختیار طرفداران خود گرفته اند، خوشحال و قدرتمند خواهند شد. و در نهایت حاکمیت یکدست محافظه کاران سرکوبگر و مستبد را از نو تمدید و تجدید خواهند نمود.

سیاست تحریم عجولانه و زودرس ما، دقیقا در راستای پیشیری این سیاست است. این عمل در شرایط فعلی ایران اشتباهی محض و خطرناک است. و به خاطر همین اشتباه و عجله است که دوستان تحریمگر در دام تحریم منجمد و ایستا گرفتار آمده اند. در شرایطی که کشور در غلیان و جوشش شده سیاسی اجتماعی به سر می برد، و جنبش مدنی داخلی و خارجی پیگیر روند انتخابات در ایران است و تحریم گران هیچ موضوعی برای عمل سیاسی در دست ندارند. سیاست تحریم زود رس اشتباهی محض و خطرناک است.